



مهدی بازرگان

مفکری و محنت شریعتی و آینده علوم انسانی

در حوزه‌ی این علوم می‌توان میان تعلقات دانشمندان و سوگیری‌های ارزشی و اخلاقی او با داور‌ی‌هایش تمایزی گذاشت؟ یک گام به پیش بگذاریم: آیا باطنی یک جامعه‌شناس بود؟ یک مورخ بود؟ یک روشنفکر بود یا یک مصلح اجتماعی و سیاسی یا فعال سیاسی؟ این پرسش‌ها طی چهار دهه گذر از مرگ این چهره موثر همواره مطرح شده و تاکنون پاسخی قطعی و قانع‌کننده نیافته‌است، شاید یک دلیل آن باشد که خود پرستی‌ها در متن علوم انسانی مطرح می‌شود و در بستر این علوم (بارها فراتر از علم تجربی و پایه) سخنان گفتن از قطعیت محال است. هر چه باشد حالا این مسائل در مقیاسی جهانی به موضوع یک همایش بدل شده‌است: جایگاه علی شریعتی در علوم انسانی چیست و او چه نقشی در آینده این علوم ایفا می‌کند؟ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با همکاری انجمن جامعه‌شناسی ایران و پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات دیروز همایشی بین‌المللی برگزار کرد با موضوع علی شریعتی و آینده علوم انسانی. در این همایش که با حضور ده‌ها صاحب‌نظر علوم انسانی در ایران و جهان برگزار شد، موافقان و منتقدان علی شریعتی بحث کردند و هر یک از منظر خود جنبه‌هایی از این نظافت‌ری و عملی او را واکاوی کردند. همایش با سخنرانی فرزندان شریعتی آغاز شد، اما در ادامه منتقدان شریعتی نیز سخن گفتند. در دو صفحه روبرو و کوشیدیم گزارشی از این سخنرانی‌ها ارائه کنیم:

متفاوت‌است. شریعتی به خانه گروهی و پستی‌و تارک نی‌میرود و در متن جامعه‌است اما عوام‌زده نیست و این به نقش نهادی و فعالیت او در جامعه برمی‌گردد. شریعتی مقالات ISI ندارد و به همین دلیل نمی‌تواند استادیار و دانشیار شود به همین دلیل او بر سنت آکادمی شوریده و این شوریدگی شجاعت می‌خواهد.

حرف‌هایی برای نگفتن وجود دارد و ارزش عمیق هر کس به اندازه حرف‌هایی است که برای نگفتن دارد، اندازه شریعتی هم به‌اندازه حرف‌هایی است که ن‌زده‌است.

نسبت شریعتی با تفکر آینده

هدف این همایش این است که شریعتی را به رسمیت می‌شناسد، هرچند در واقع زبان ارتباطی او با دیگران متفاوت است. او فقط در آکادمی و حوزه روشنفکری نیست و همین شبکه در هم تنیده و رفت‌وآمد میان دو حوزه است که او را از سایر متفکران متمایز کرده‌است. شریعتی سعی می‌کند مخاطبش را به زبان سیاه‌دو و آواز با نقاب‌خنده به همین دلیل است که منتقدانش کنایی برای او می‌نویسند و نصف کتاب را از او سوال می‌کنند و نصف دیگرش را برای پاسخ‌های شریعتی خالی می‌گذارند و او در پاسخ می‌گوید که باید در جواب به این سوالات ده‌ها هزار نسخه کتاب بنویسم.

شریعتی در آثارش هم تصویر مثبت ارائه می‌دهد و هم تصویر منفی و این وجه تمایز او با دیگر متفکران است. هم از اسلام اموی سخن می‌گوید و هم از اسلام نبوی. بنابراین مخاطب شریعتی سرگردان و منفعل نیست و در نقد وضع موجود می‌تواند به وضع مطلوب هم بپردازد.

تجربه او در تقاطع در میدان‌ها و در مرزبودگی است. اگر شریعتی در دانشگاه می‌ماند همین شریعتی می‌شد؟ یا اگر به گروه‌های انقلابی می‌پیوست و سوال موثر می‌شد باز همین شریعتی بود؟ شریعتی در تقاطع میدان‌های زندگی می‌کرد و در میان دانشگاه، حوزه روشنفکری و بطن زندگی هست و نیست. همین تجربه تقاطع زندگی به‌او امکان گفت‌وگو می‌دهد.

به‌همین دلیل است که سه‌گانه کوپریات، اجتماعیات و اسلامیات از هم دور نیست. او شش‌با کوپری می‌شود و روز‌ها حسینیه ارشادی این نوع زیستن مهارت گفت‌وگو به شریعتی می‌دهد، در واقع او هست و نیست. شریعتی اساساً خلق مکان و تسهیل‌گری در مکان‌ها می‌کند. حسینیه ارشادی که شریعتی به آن می‌رود شکل دیگری دارد و دانشگاهی که او در آن تدریس می‌کند

به نوعی تجدید حیات وادار کند. باید توجه داشت سنت احیا‌نشده به هیچ‌وجه سنت نیست، تا زمانی که جهان سنت با زیست جهان مدرن پیوند نخورد این سنت نیست بلکه جسدمرده‌سنت‌است. کسانی که معتقدند شریعتی با بنیادگرایی همسویی دارد به این بحث توجه کنند! اگر بپرسید عقل مدرن و مدرنیته چیست، اگر هگل بخواهد به آن پاسخ دهد معتقد است که subjectivity عصاره عقل مدرن است. این subjectivity به بیان هگل یعنی آزادی سوبژه و این در سه رویداد مهم تاریخی خود را نشان می‌دهد: یکی جنبش رورمیست یعنی آزادی سوبژه از اتوریته مذهبی، دوم انقلاب کبیر فرانسه یعنی آزادی سوبژه از اتوریته‌های سیاسی و سوم، نهضت روشنگری یعنی آزادی سوبژه از تعصبات تاریخی و این سه شعار و سه تلاش به نحو توانم در اندیشه شریعتی وجود دارد. باید گفت شریعتی یکی از بزرگ‌ترین چهره‌هایی است که می‌کوشد سوبژه تحت انقیاد اتوریته‌های مختلف را در جهان سنت وادار سازد آزاد کند.

شریعتی با سنت تاریخی تجدید یعهد دارد

از دیگر ویژگی‌های شریعتی این است که می‌کوشد با سنت تاریخی خود تجدید عهد داشته باشد و این همان چیزی است که خشم نسل جدید را نسبت به او برانگیخته است. آنچه امروز روشنفکران ما بر آن تاکید می‌کنند متأسفانه ناشی از یک نوع تاخر تاریخی است، یعنی با عقل عصر روشنگری که حاصل نوعی کینه نسبت به سنت است همه این مسائل را می‌فهمند و از جمله مواجهه شریعتی با سنت را مورد نقد قرار می‌دهند. اما کسانی که با تاریخ متافیزیک غرب آشنا هستند می‌دانند که بعد از ظهور مدرنیته متفکران بزرگی احساس نگرانی کردند! کسی آنها را متهم به راجع‌اندیشی نمی‌کند و این حاصل عقب‌افتادگی تاریخی جریان روشنفکری در ایران است که شریعتی را به دلیل دعوت به بازگشت به خویشین تمهیب‌ان تجاع‌اندیشی می‌کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های شریعتی این است! هم توده‌ها سنت تاریخی را یکپارچه می‌بینند و از آن به‌طور یکپارچه دفاع می‌کنند، هم متوایل رسمی سنت تاریخی از آن به صورت یکپارچه دفاع می‌کنند و هم روشنفکران سنت تاریخی را به نحو یکپارچه انکار می‌کنند و این درس بزرگ شریعتی است که درون سنت تاریخی نیز واهای متعدد، متکسر و متعارضی وجود دارد. این تمایزی که شریعتی انجام می‌دهد به‌هیچ‌وجه تاریخ‌ساز یا ایدئولوژیک نیست.

شریعتی در کنار احمد فردید شرفی ترین منتفکر جامعه‌است

نکته دیگر اینکه در این ۴۰۰ سال اخیر بسیاری از متفکران غربی در جهت تخریب تئولوژی گام برداشته‌اند و این تخریب همواره سرشتی نهیلیستی و سکولار نیز ندارد. هایدگر اصلاً تخریب تئولوژی را دیوار به دیوار تخریب متافیزیک می‌داند یعنی معتقد است برای بازگشت معنا به این جهان باید علاوه بر نقد عقل روشنگری، عقل کلیسایی و نظام‌های نهادینه شده تئولوژیک نیز باید مورد نقد قرار بگیرند و این نکته‌ای است که روشنفکر ما آن را درک نمی‌کند. شریعتی بزرگ‌ترین گام‌ها را در جهت تخریب تئولوژی برمی‌دارد یعنی خواهد تن به نهیلیسم جهان کنونی دهد و این چیزی است که شریعتی را در انزو او در غربت قرار می‌دهد، به تعبیر دیگر شریعتی ما را به شیوه دیگری از تفکر دعوت می‌کند. به اعتقاد من، تفکر آینده‌فکری غیر سکولار و غیر تئولوژیک است. شریعتی است که به هیچ یک از نظام‌های نهادینه شده تئولوژیک تن نمی‌دهد اما نمی‌خواهد به نهیلیسم و سکولاریسم جهان کنونی نیز تن بدهد.

نمونه آن اندیشه هایدگر است. اگر کسی اندیشه هایدگر را تفسیر سکولار کند بویی نیست، تا زمانی که جهان سنت با زیست جهان مدرن پیوند نخورد این سنت نیست بلکه جسدمرده‌سنت‌است. کسانی که معتقدند شریعتی با بنیادگرایی همسویی دارد به این بحث توجه کنند! اگر بپرسید عقل مدرن و مدرنیته چیست، اگر هگل بخواهد به آن پاسخ دهد معتقد است که subjectivity عصاره عقل مدرن است. این subjectivity به بیان هگل یعنی آزادی سوبژه و این در سه رویداد مهم تاریخی خود را نشان می‌دهد: یکی جنبش رورمیست یعنی آزادی سوبژه از اتوریته مذهبی، دوم انقلاب کبیر فرانسه یعنی آزادی سوبژه از اتوریته‌های سیاسی و سوم، نهضت روشنگری یعنی آزادی سوبژه از تعصبات تاریخی و این سه شعار و سه تلاش به نحو توانم در اندیشه شریعتی وجود دارد. باید گفت شریعتی یکی از بزرگ‌ترین چهره‌هایی است که می‌کوشد سوبژه تحت انقیاد اتوریته‌های مختلف را در جهان سنت وادار سازد آزاد کند.

نقدی بر رویکرد تک‌گرایانه شریعتی در فهم سنن اسلامی

در مجموع می‌توان گفت شریعتی هم در دین داشت و هم متفکری در حوزه دین بود، اما جامعه‌شناسانه شریعتی در رهیافت جامعه‌شناسانه دست به مطالعه‌ای ایدئولوژیک زد که نه واقع‌گرایانه بود

برخی متفکران، تفکر شرقی یگانه پاسخ به نهیلیسم و subjectivism تمدن جدید است.

دوران تفکر شریعتی به پایان رسیده‌است

شریعتی چون متفکر است به ما اجازه نقد می‌دهد و اندیشه‌ای که نقدپذیر نباشد اندیشه نیست. زمانی که دیدگاه نیچه را دربراه سقراط در یکی از کتاب‌هایش می‌دیدم متوجه شدم که تلقی او از سقراط با آنچه ما دربراه او می‌نگریم متفاوت است. تلقی نیچه از سقراط این است که زندگی را از ما گرفته و لوگوس را جانشین آن کرده‌است بنابراین لوگوس محوری در نقد نیچه بسیار مهم است.

به اعتقاد من دوران تفکر شریعتی به پایان رسیده‌است، البته این سخن به این معنا نیست که شریعتی موثر نبوده اما نگاه جامعه‌شناسانه دیندارانه دین گذشته، اگر چه دستاوردهای مهمی داشته‌است. شریعتی مفاهیم کهنه را اتواست در نظریه انحطاط او خلق کند اما جامعه پذیرای آن مفاهیم نبوده به هر حال دیدگاه شریعتی دیدگاه جامعه‌شناسی دین را نمی‌کشد و من واقف هستم که او جامعه‌شناس نبوده و تنها رویکرد جامعه‌شناسی دارد. شریعتی از منظر تئوری تاریخی سخن می‌گوید و از این جهت معتقد هستم دوران شریعتی به پایان رسیده‌است البته این پایان به معنای منفی نیست. شریعتی همانند دیگر متفکران ما برایش نظر به انحطاط مهم بوده و به همین دلیل من شریعتی را مهم‌تر از سید جمال‌الدین

اسدآبادی و حتی رشید رضا می‌دانم اما پرش مهم این است که دیدگاه شریعتی منتهی به نگاه حاکم‌گرایانه به دین می‌شود. امروز نگاه عقلانی به دین به پایان رسیده‌است. این مساله با نظریه جیمز در غرب که در دین نهادی و دین وجودی را از هم تفکیک می‌کند شکل می‌گیرد. اما در دیدگاه شریعتی با وجود اینکه این تمایز را می‌بینیم نگاهش محصور به تاریخی‌انگاره است. به همین دلیل تاریخ اسلام را با تاریخ اموی یکی می‌گیرد.

سیاست طبق دیدگاه شریعتی همانند زندگی است و بنابراین باید دینی باشد. سیاست می‌تواند ضد دین نباشد اما باید بر آمده از عقل جمعی بشر باشد. دیدگاه شریعتی به دوران تالیس برمی‌گردد، ما نباید دیدگاه منکر یا ستایش‌گر نسبت به شریعتی داشته باشیم چون هر دوی این روش‌ها غلط است و او هم‌چون متفکری است که باید اندیشه‌هایش نقد خوانده‌شود.

برش-۲

هادی خاتکی: مشهورترین متنی که از شناخت شریعتی در سال‌های اخیر سخن می‌گوید، متنی است که شریعتی را هم به عنوان کتاب‌طغر، هم نظر به برادر و هم کنشگر قرار می‌دهد و اینکه خود را تفکیک می‌کند به سخن گفتن، عملی کردن و نوشتن و از سوی دیگر متن‌ها را تقسیم می‌کند به اجتماعیات، اسلامیات و کوپریات. اگر اینها را تقاطع دهید می‌بینید که ترجیح خود او نوشتن و پناه برهن به خود است. وجه مشترک او با جامعه، عملی کردن است و آنچه مردم می‌خواهند و با فرهنگ ما نیز شباهت دارد سخن گفتن است. همان‌گونه که ترجیح شخصی او کوپریات، وجه اشتراک او با مردم اسلامیات و ترجیح مردم اجتماعیات است. بنابراین چایی که شریعتی بهتر می‌تواند با مردم ارتباط برقرار کند خودش نیز رضای باشد، وقتی است که عملی می‌کند و آن خط سوم را نیز به خط اول با دوم نزدیک می‌کند.

و نه عینیت‌گرایانه. به همین سبب در فهم دین، صعود اسلامی، علل انحطاط و زوال و فرساز و صعود تمدن اسلامی دچار اشتباهاتی اساسی شد. گرچه رویکرد جامعه‌شناسانه او در دین تازه و بدیع و متمثل بر رویکرد فرقه‌ای بود اما دیندارانه شریعتی پایه‌های تفکر و سلیقه بنیان جامعه‌شناسانه در حوزه دین بود اما نمی‌تواند نقدپذیر نباشد. اندیشه نیست. زمانی که دیدگاه نیچه را دربراه سقراط در یکی از کتاب‌هایش می‌دیدم متوجه شدم که تلقی او از سقراط با آنچه ما دربراه او می‌نگریم متفاوت است. تلقی نیچه از سقراط این است که زندگی را از ما گرفته و لوگوس را جانشین آن کرده‌است بنابراین لوگوس محوری در نقد نیچه بسیار مهم است.

به اعتقاد من دوران تفکر شریعتی به پایان رسیده‌است، البته این سخن به این معنا نیست که شریعتی موثر نبوده اما نگاه جامعه‌شناسانه دیندارانه دین گذشته، اگر چه دستاوردهای مهمی داشته‌است. شریعتی مفاهیم کهنه را اتواست در نظریه انحطاط او خلق کند اما جامعه پذیرای آن مفاهیم نبوده به هر حال دیدگاه شریعتی دیدگاه جامعه‌شناسی دین را نمی‌کشد و من واقف هستم که او جامعه‌شناس نبوده و تنها رویکرد جامعه‌شناسی دارد. شریعتی از منظر تئوری تاریخی سخن می‌گوید و از این جهت معتقد هستم دوران شریعتی به پایان رسیده‌است البته این پایان به معنای منفی نیست. شریعتی همانند دیگر متفکران ما برایش نظر به انحطاط مهم بوده و به همین دلیل من شریعتی را مهم‌تر از سید جمال‌الدین

نهادند. از این رو در سنت اسلامی، منطق جایگاه و وزن مخصوصی داشت. در نظام دانش تمدن اسلامی اگر چه با انزوی ملاصدرا و تسلط فقها فلسفه مهجور شد اما منطق در چارچوب علم کلام همواره مورد توجه علمی حوزه در نجف و قم بوده‌است. تحولاتی که در او با صورت گرفت ساختار دانش در قلمرو جهان اسلام را مقابل دو امکان قرار گرفت. برخی که دانش را به‌همان منطق سنتی دنبال می‌کردند و گروهی از متجددان اسلامی که می‌خواستند به مسائل جدید بپردازند، سیدجمال‌الدین آبادی، یاو در ایران و دیگر سرزمین‌ها در سطوح مختلف، تولید محتوا کرده‌اند. فضاها، فعالیت‌ها، ارتباطات، آرا و اثری را پدید آوردند: نخیکانی مانند آخوندزاده، سیدجمال، نجم‌آبادی، خرقانی، عبده، میرزا ملکم، میرزا آقاخان، طایوف، کواکبی نایینی، فضلعلی تبریزی، عبدالرزاق، طه‌حسین، اقبال، سنگلی، فتح‌الله گولن، صالحی نجف آبادی، طالقانی، محمد نجشیب، مطهری، بازرگان و پیمان، برخی نیز در سال‌های بعد از مرگ زود هنگام شریعتی، طی شرایطی با انقلاب اسلامی در ایران به عرصه آمدند مانند سروش، شهبازی، کدیور و ملکیان. شریعتی در این میان چه کرد؟ تمایز شریعتی با همه اینان، با پیش از خود، با همعصران خود و با این پسینان چه بود؟ آن «مژاد» چیست که حاصل کار شریعتی است؟ اثر منحصر بفردی که شریعتی در معاصریت ما بر جای گذاشت چه بود و ردیای متفاوت او در این راه چیست؟ کسانی که نام برده شدند، جریان‌های مختلفی از نظر در آن نسبت با امر دینی دنبال کرده‌اند مانند جریان معرفتی، جریان اجتماعی، جریان فرهنگی، جریان سیاسی، جریان مذهبی، جریان روحی و روانی، رویکردهای متنوعی داشته‌اند؛ علمی، هویتی، ملی، فلسفی، کلامی، متنی، فقهی و روانشناختی. به نظر می‌رسد اما تبدیل به مفاهیم مشترک شریعتی در این همه، «جریان وجودی» بود. این تمایز شریعتی به اندازهای تک‌یگانه و متفرد است که هر کوشش باید با این صیغه و سیاق را بعد از شریعتی یاد به مثابه یک «وشریعتی» تلقی کرد.

امردینی در ایران از نگاه شریعتی هستی تاریخی دارد

شریعتی به فهم و تعبیر وضع ما در این روزگار وری آورد. اما بسیار حیاتی وجودی، شریعتی با وضع هستی شناختی ما درگیر شد. امر دینی در ایران از نگاه شریعتی، هستی تاریخی دارد، هستی ریشه‌دار ذهنی و روانی و فرهنگی، جمعی، مردم‌شناختی و انسان شناختی دارد و طرح تحول خواهی واحد، دست به هر گریبان است. در کرد انتقادی شریعتی از مساله معاصریت می‌نکته مهمی که به چشم می‌خورد همین کلیت وجودی به‌هم آمیخته است. در این کتاب که سیدجمال اسپران در آن کلیت، پیچ و تاب می‌خورد، هستی فردی یا هستی اجتماعی، ذهنی یا عین، حوزه خصوصی یا عرصه عمومی، شناخت با واقعیت آسمان یا زمین، معرفت با معیشت، ادراک یا احساس، فکر با روان، آگاهی با زبان، فردیت با جماعت، معیشت با مادیات، منطق یا معرفتی-شریعتی تنها به مطالعه‌اندیشه‌های دیندارانه محدود نمی‌شود. شریعتی درباره شرایط زیستن‌شان، مراث‌های حیات‌شان، مسائل و مصایب‌شان دست به عمل فکری و ارتباطی و انتقادی و روشنگری زد، موجوداتی نبودند که تنها جهت‌گیری معرفتی در آن‌ها هست یا کلامی یا مساله‌ای سیاسی یا هویتی یا نیازوی روحی و روانی و معنوی دارند بلکه همه اینها را هم دارند و نه‌فقط از جهانی هستند که می‌خواهند آن را بشناسند یا تغییر دهند. این رویکرد شریعتی به وضع معاصر ایران، منشا مدرسه روشنفکری و پروژه اجتماعی دشواری شد و به همان میزان که نیرومند نافذ و گسترش یابنده و بر تاثیر و متمایز بود، پیچیده و پرمخاطره و پسر آلود نیز بود. شریعتی نماد تأیینیم او خود با سرشت فرار و غیرخطی و بافت و خیزهای فاگلرگ کننده این پروژه چگونه دست به گریبان می‌شود.

نسبت شریعتی با علوم انسانی و اجتماعی در ایران

هنگامی که ابوصبر فرابنی فلسفه را در تمدن اسلامی کرد پای‌ریزی کرد کوشید منطق ارسطو را بازسازی و با کتاب «احصاء العلوم» علوم را دست‌بندی کند. این سنت منطق‌نویسی که مسلمانان از یونانیان اخذ کرده بودند به سنتی تنسواره در تمدن اسلامی تبدیل شد. این سینا با نوشتن منطق شریفه، سهروردی با حکمت الاشراق در شرق جهان اسلام و این رشد در غرب جهان اسلام این سنت را ادامه دادند و دیگران نیز چون بابا اقلیدر در مصنفات، خواجه نصیر در اساس الاقتباس همه به این سنت گردن

معرفت‌شناسان نیست.

سهم شریعتی در مطالعات اجتماعی دین از منظرهای مختلف

پیش از شریعتی یا معاصران او کنشگران فکری و دیگری بودند. اینان حتی از یک سده قبل شریعتی تا هه‌زمان یاو در ایران و دیگر

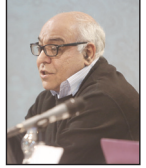
سرزمین‌ها در سطوح مختلف، تولید محتوا کرده‌اند.

فضاها، فعالیت‌ها، ارتباطات، آرا و اثری را پدید آوردند: نخیکانی مانند آخوندزاده، سیدجمال، نجم‌آبادی، خرقانی، عبده، میرزا ملکم، میرزا آقاخان، طایوف، کواکبی نایینی، فضلعلی تبریزی، عبدالرزاق، طه‌حسین، اقبال، سنگلی، فتح‌الله گولن، صالحی نجف آبادی، طالقانی، محمد نجشیب، مطهری، بازرگان و پیمان، برخی نیز در سال‌های بعد از مرگ زود هنگام شریعتی، طی شرایطی با انقلاب اسلامی در ایران به عرصه آمدند مانند سروش، شهبازی، کدیور و ملکیان. شریعتی در این میان چه کرد؟ تمایز شریعتی با همه اینان، با پیش از خود، با همعصران خود و با این پسینان چه بود؟ آن «مژاد» چیست که حاصل کار شریعتی است؟ اثر منحصر بفردی که شریعتی در معاصریت ما بر جای گذاشت چه بود و ردیای متفاوت او در این راه چیست؟ کسانی که نام برده شدند، جریان‌های مختلفی از نظر در آن نسبت با امر دینی دنبال کرده‌اند مانند جریان معرفتی، جریان اجتماعی، جریان فرهنگی، جریان سیاسی، جریان مذهبی، جریان روحی و روانی، رویکردهای متنوعی داشته‌اند؛ علمی، هویتی، ملی، فلسفی، کلامی، متنی، فقهی و روانشناختی. به نظر می‌رسد اما تبدیل به مفاهیم مشترک شریعتی در این همه، «جریان وجودی» بود. این تمایز شریعتی به اندازهای تک‌یگانه و متفرد است که هر کوشش باید با این صیغه و سیاق را بعد از شریعتی یاد به مثابه یک «وشریعتی» تلقی کرد.

شریعتی و سیاست توحیدی

یکی از مهم‌ترین و تاثیر گذار اثر ترین جنبه‌های اندیشه شریعتی مباحثی بود که در زمینه سیاست مطرح کرد. شریعتی به درستی به صف‌های هر دو نگرش لیبرالیستی و مارکسیستی در سیاست پی برده بود و معتقد بود که این هر دو در مواجهه با چالش‌های بنیادین بشریت شکست خورده‌اند از نگاه شریعتی سیاست لیبرال درکی سطحی و فقهی و روشنی در مفهوم آزادی بشری دارد و تنها بر رقابت برای دست‌یابی به قدرت از طریق احزاب سیاسی و انتخابات تأکید می‌کند و هیچ‌اثر سیاسی مساله اساسی تر بنیادهای اخلاقی نیست. ندارد و از بنا کردن سیاستی مبتنی بر اخلاق به مثابه زیربنایی برای ارتباط انسان و قدرت ندارد. سیاست‌مارکسیستی نیز از سوی دیگر فضای آزاد رقابتی برای دستیابی به قدرت از طریق احزاب متکسر وجود ندارد و مبارزه و کشمکش برای قدرت تخریب‌کننده حلقه‌های درونی قدرت صورت می‌گیرد. این مساله نشان می‌دهد که مارکسیسم در مقام ایدئولوژی و عمل پاسخی قانع‌کننده برای پرسش چگونه سیاست‌ورزی در ایران ارائه نمی‌کند. از نظر شریعتی احزابی که مدعی سیاست‌مارکسیستی هستند، نیز از اینجا که سیاست صورت‌ورم شده‌اند و نتوانسته‌اند با معیشت دینی ارتباط عمیق برقرار کنند، به هیچ‌گونه رویکردی مذهبی هستند، نیز از اینجا که سیاست‌ورزی با شکست مواجه و به ماسکین‌های قدرت بدل شده‌اند. این در حالی است که شریعتی از نگاه شریعتی سیاست را به هیچ‌گونه رویکردی مذهبی نیست. این رویکرد شریعتی به وضع معاصر ایران، منشا مدرسه روشنفکری و پروژه اجتماعی دشواری شد و به همان میزان که نیرومند نافذ و گسترش یابنده و بر تاثیر و متمایز بود، پیچیده و پرمخاطره و پسر آلود نیز بود. شریعتی نماد تأیینیم او خود با سرشت فرار و غیرخطی و بافت و خیزهای فاگلرگ کننده این پروژه چگونه دست به گریبان می‌شود.

استاد علوم سیاسی و مصلح دینی مالز یایی



علی‌مرداکی